

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

این است سخن آنها درباره‌ی وصیت مقدس

أكمل السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عرض بعض أقوال المعاندين
للحق لمن سألته، فقال:

سید احمد الحسن (علیه السلام) سخنانش را در مورد بعضی از گفته‌های دشمنان دعوت حق، برای
کسی که از وی سؤال کرده بود، کامل نمود و فرمود:

[أيضاً: من أكاذيبهم أنهم يقولون للناس: إن رواية الوصية
مجهولون، وبهذا فالوصية ضعيفة السند. ومع أننا أثبتنا لهم صحة
صدور الوصية بالتواتر والقرائن وفصل لهم الأنصار هذا الأمر وبينوا
أن الوصية لا تدخل في التقسيم الرباعي لتوصف بالضعف، ومع أن
علم الرجال الذي يتبجحون به كذبة كبيرة يخدعون بها الناس، فهم
أصلاً لا توجد عندهم مادة رجالية معتبرة وكافية، ولكن تنزلاً معهم
ولكي لا تمر كذبتهم على الناس المظلومين المخدوعين، فقد بينا لهم أن
الوصية سندها صحيح، وأنه يكفي شهادة الشيخ الطوسي (رحمه الله)
لرواتها بأنهم من الخاصة أي الشيعة الامامية، وأنتم تعتمدون على
قول الطوسي في الرجال فما عدا مما بدا، لماذا أصبح قول الطوسي
في الرجال هنا لا قيمة له عندكم، أم أن الهوى صرعكم وما عادت
الحقيقة تعنيكم بشيء؟!]

«همچنین: از جمله دروغ‌هایی که به مردم می‌گویند این است که: راویان وصیت مجهول‌اند و به
همین دلیل، سند وصیت ضعیف است. این در حالی است که ما صحت صدور وصیت را با تواتر و
قرائن اثبات کردیم و انصار نیز این موضوع را تشریح کرده و روشن ساختند که وصیت جزو اقسام
چهارگانه‌ی حدیث نیست تا به ضعیف بودن توصیف شود. علم رجالی که آنها به آن شادمان و
مفتخراند، دروغ بزرگی است که مردم را با آن می‌فریبند؛ و اصولاً دست آنها از هر ماده‌ی رجالی
معتبر و کافی خالی است ولی با آنها پایین آمدن تا شاید دروغ آنها بر مردم مظلوم فریب‌خورده
کارگر نباشد. بیان داشتیم که سند وصیت صحیح است و همین بس که شیخ طوسی (رحمت الله)
گواهی داده که راویان حدیث، از خاصه یعنی از شیعه‌ی امامیه‌اند. شما در رجال بر گفتار طوسی
اعتماد می‌کنید حال چه شده که از حرف خود بازگشته‌اید و چرا کلام طوسی در اینجا برای شما

بی‌ارزش شده است؟ یا نکند هوی و هوس شما را به زمین زده و به حقیقتی که با تمایلات شما سازگار نیست دست زده‌اید

وعموماً، هذا سؤال وجه لي قبل فترة، وأجبت عليه وأنقل لك السؤال وجوابه:

چندی پیش این سؤال از من پرسیده شد و من بر آن پاسخ گفتم. سؤال و جواب را برای شما نقل می‌کنم:

(س/ الأخ جعفر الشيبب يسأل عن معنى قول الإمام (عليه السلام) في أن رواية الوصية وصلت بسند صحيح. أبو زينب

سؤال: برادر جعفر الشيبب از معنای سخن امام (عليه السلام) در این که روایت وصیت با سند صحیح به ما رسیده سؤال می‌کند. ابوزینب

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلّم تسليماً

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

قبل الجواب، لا بد من التنبيه أن الحجة لا يحتاج لمنهاج وضعية منحرفة عن الحق ليثبت الحق، وإنما رحمة بالناس يحتج على بعض المنحرفين بمنهجهم ويناقشه ويبين وهنه والقول الصحيح من السقيم ويلزمهم لعلمهم يرجعون إلى الحق.

قبل از جواب، باید متذکر شوم که حجت الهی برای اثبات حق، به روش‌های جعلی و منحرف از حق نیاز ندارد ولی از روی شفقت بر مردم، بر بعضی از منحرفین به شیوه و اسلوب خودشان احتجاج می‌نماید و آن را مورد مناقشه قرار می‌دهد تا وهن و سستی آن را روشن سازد و قول صحیح از سقیم را تبیین نماید و آنها را با حجت و دلیل ملزم

سازد، باشد که به سوی حق بازگردند.

الرواية إذا كان رواتها شيعة عدولاً أو صادقين فهي صحيحة السند عندهم.

از نظر آنها، اگر راویان روایت، شیعه‌ی عادل یا راست‌گو باشند، آن روایت را صحیح
السند به شمار می‌آورند.

إذن، لصحة السند يكفي أن نثبت أن:

بنابراین برای صحت سند کافی است ثابت کنیم که:

١. الرواة شيعة.

١. راویان آن شیعه‌اند.

٢. صادقون.

٢. آنها راست‌گویند.

ويكفي لثبوت أن رواة الوصية شيعة أن الشيخ الطوسي روى
الوصية ضمن روايات الخاصة، أي أن الشيخ الطوسي يعتبر رواتها
من الخاصة (الشيعة)، فقد قال الطوسي في الغيبة: (فأما ما روي من
جهة الخاصة فأكثر من أن يحصى، غير أنا نذكر طرفاً منها) الغيبة:
ص ١٣٧، ثم بعد سرد روايات الخاصة ومنها الوصية علق قائلاً: (أما
الذي يدل على صحتها فإن الشيعة يروونها على وجه التواتر خلفاً
عن سلف وطريقة تصحيح ذلك موجودة في كتب الإمامية في
النصوص على أمير المؤمنين **(عليه السلام)** والطريقة واحدة) الغيبة: ص ١٥٦ -

١٥٧.

برای اثبات این که راویان وصیت، شیعه‌اند، همین بس که شیخ طوسی وصیت را
ضمن روایات خاصه روایت کرده یعنی شیخ طوسی راویان آن را از خاصه (شیعه) به

شمار آورده است. طوسی در کتاب الغیبه گفته است: «و اما آنچه از ناحیهی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمار آید، ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم....» (غیبت طوسی: ص ۱۳۷). سپس بعد از برشمردن روایات خاصه و از جمله وصیت، بر آن چنین تعلیق زده است: «اما آنچه بر صحت این اخبار دلالت می‌کند این است که شیعهی امامیه این موضوع و روایات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روایت کرده‌اند و طریق صحیح بودن این دسته از اخبار در کتب امامیه و نصوص و تصریحات بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) موجود می‌باشد و طریقه این روایات هم یکی است» (غیبت طوسی: ص ۱۵۶ و ۱۵۷).

ویمکن مراجعة کتاب (انتصاراً للوصیة) للشیخ ناظم حفظه الله فی إثبات أن رواة الوصیة شیعة بالتفصیل.

همچنین می‌توانید به کتاب «انتصاراً للوصیة» نوشته‌ی شیخ ناظم العقیلی (خداوند حفظش کند) که در آن به تفصیل ثابت کرده راویان وصیت، شیعه‌اند، مراجعه نمایید.

أما الحكم بصدق الرواة أفراداً - ونحن يكفينا الصدق - فلا نحتاج فيه غير أنه لم يثبت دليل شرعي أن أحدهم مقدوح فيه، فالؤمن صادق فيما يقول حتى يثبت كذبه دليل شرعي.

در خصوص حکم به صدق تک تک راویان حدیث - که صدق ما را کفایت می‌کند - باید بگوییم ما به این موضوع نیازی نداریم، زیرا با استناد به دلیل شرعی ثابت نشده که کسی از آنها مقدوح^۱ است. مؤمن، در آنچه می‌گوید صادق به حساب می‌آید مگر این که خلاف آن به دلیل شرعی محرز شود.

فهم لا يقولون إن المؤمن كاذب حتى يثبت صدقه، ومن يقول هذا فكلامه يعني أنه يفسق أتباعه ويعتبرهم كذابين حتى يثبت كل فرد منهم صدقه دليل؟!

ولی آنها می‌گویند مؤمن دروغ‌گو است مگر این که راستی و درستی‌اش ثابت گردد.

۱ - مقدوح: غیر قابل اعتماد - ناموافق با شرع (مترجم).

کسی که به چنین عقیده‌ای قائل است، در واقع پیروان خود را به فسق متهم کرده و آنها را دروغ‌گو به شمار آورده، مگر این که صدق تک تک آنها اثبات شود!

أما من يقول منهم: إنَّ المؤمنَ جاهلُ الحالِ ظاهراً حتى يثبت صدقه، ويريدون أنه لا يعرف حاله الظاهري صادقاً أو كاذباً إلا بدليل شرعي. فقولهم هذا مخالف للقرآن ولمنهج الرسول وسماعه من المؤمنين وتصديقه للمؤمنين دون أن يفحص عن أكثر من إيمانهم، والآية القرآنية التي تبين سيرة الرسول في هذا الأمر واضحة جلية قال تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (التوبة: ٦١)، أي أن المعترضين على فعل رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قولهم كقول هؤلاء بمجهولية حال المؤمن وعدم الاعتماد على قوله حتى يثبت أنه صادق بدليل، فهم ينتقدون الرسول محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) لسماعه وتصديقه كلام أي مؤمن ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، أي أن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) يسمع لكل مؤمن ويصدقه فيما يقول ولا يقول إنَّ المؤمنَ جاهلُ الحالِ أو كاذب حتى يثبت صدقه، بل عند الرسول - كما في الآية - المؤمن صادق حتى يثبت كذبه ﴿قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾: أي يصدق المؤمنين.

برخی از آنها می‌گویند: مؤمن در ظاهر مجهول الحال است تا آن گاه که صدق و راستی‌اش ثابت شود. می‌خواهند بگویند وضعیت ظاهری مؤمن و این که صادق است یا کاذب، صرفاً به وسیله‌ی حجت و دلیل شرعی شناخته می‌شود. این سخن آنها در تعارض با قرآن و شیوه‌ی پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و قبول کردن حرف مؤمن و تصدیق مؤمن توسط ایشان بدون تحقیق بیشتر در مورد ایمان آنها می‌باشد. آیه‌ی قرآن به وضوح سیره‌ی پیامبر در این خصوص را به تصویر می‌کشد. خدای متعال می‌فرماید: «(بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما

بهتر است و رحمتی است برای آنهایی که ایمان آورده‌اند و آنان که رسول خدا را بیزارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد» (توبه: ۶۱)؛ یعنی کسانی که به عملکرد حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) اعتراض می‌کنند، گفتارشان شبیه گفتار اینها است که می‌گویند وضعیت مؤمن مجهول است و بر سخن او اعتمادی نیست تا آن گاه که راستی‌اش با دلیل محرز شود. لذا آنها از شنونده بودن پیامبر و این که حضرت، کلام هر انسان مؤمنی را تصدیق می‌کند، خرده می‌گیرند و نسبت به آن انتقاد دارند: «(و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)»؛ یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به سخن هر مؤمنی گوش فرا می‌دهد و آن را تایید و تصدیق می‌کند و نمی‌گوید که «این مؤمن، مجهول الحال یا دروغ‌گو است مگر آن گاه که راستگویی‌اش ثابت گردد». بلکه برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همان طور که در آیه آمده است، مؤمن، راست‌گو است مگر این که کذب اثبات شود: «(بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)» و «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی مؤمنین را باور دارد و تصدیق می‌کند.

وهذا الحكم القرآني بصدق المؤمن ظاهراً وليس بمجهولية حاله كما يدعون يكفيننا؛ حيث إن رواية الوصية شيعة مؤمنون، والمؤمن صادق ظاهراً كما في القرآن، وبهذا فرواة الوصية شيعة صادقون ظاهراً، وهذا يثبت صحة سندها لمن يلتزمون بمسألة السند وتصحيحه ويعتمدون ويعولون عليها، أما مسألة باطن المؤمن وكونه صادقاً أو كاذباً على الحقيقة فهذه مسألة لم يكلف الله بها الناس ولا يعلمها غير رب الأرباب العالم بالبواطن ومن يشاء أن يعلمه.

این حکم قرآنی که می‌گوید مؤمن در ظاهر صادق است و مجهول الحال نمی‌باشد (برخلاف آنچه که اینها ادعا می‌کنند) برای ما کافی است. حال از آنجا که راویان وصیت، شیعیان مؤمن‌اند و مؤمن در ظاهر (و بدون نیاز به تفحص) راست‌گو است، لذا راویان وصیت، در ظاهر شیعیان صادق‌اند، و این موضوع صحت سند را برای افرادی که برای موضوع سند روایت و تصحیح آن اهمیت قائل‌اند و بر این موضوع اعتماد و تکیه دارند، اثبات می‌نماید. مسأله‌ی باطن مؤمن و این که آیا او واقعاً راست‌گو یا

دروغ گو است، موضوعی است که خدا مردم را به آن مکلف نموده و کسی از آن خبر ندارد، به جز ربّ الارباب عالم که به باطنها، عالم است، و نیز هر کس که او بخواهد بدانند.

أعتقد ما تقدم كافياً، ولكن للزيادة أضيف أن قولهم بأن المؤمن كاذب ظاهراً حتى يثبت صدقه أو مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، مخالف لسماحة شريعة الإسلام، ويلزم منه تعطيل المحاكم الشرعية والقضاء والإيقاعات والعقود في كثير من الأحيان؛ حيث لا تستطيع التوصل إلى شاهد على الزواج والطلاق والمرافعات إلا بشق الأنفس، هذا إن حصل تسامح في شرط ثبوت العدالة والصدق عندهم وإلا فلا تثبت عدالة أحد إلا عند الفاحص والمدقق نفسه بناءً على قولهم بأن العدالة والصدق لا تثبت إلا بالفحص والتدقيق، فالفاحص والمدقق نفسه يحتاج من يشهد له بالعدالة والصدق لتقبل شهادته عند غيره بحق شخص آخر، وهكذا فالأمر يتسلسل ويبطل، فلا يمكن أن تثبت بهذا الطريق عدالة أحد إلا من شهد له حجة من حجج الله تثبت حجيته بالدليل أو تثبت للفاحص نفسه فقط، ولا يمكن أن يفحص القاضي الشرعي عدالة كل الناس بنفسه، إذن تعطلت الشهادة عند القضاة في الإسلام.

به گمانم آنچه ارائه شد کفایت می کند ولی برای فایده‌ی بیشتر، این مطلب را نیز اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر این که مؤمن در ظاهر دروغ‌گو یا مجهول الحال است تا صدقش محرز شود، با آسان‌گیری شریعت اسلام در تعارض است و بر اساس چنین عقیده‌ای، باید بسیاری از دادگاه‌های شرعی، قضاوت‌ها، قراردادهای و پیمان‌ها تعطیل شود؛ زیرا در ازدواج، طلاق، دادخواهی و مشاجرات نمی‌توان شاهدی پیدا کرد، مگر با مشقت جانکاه. تازه این در صورتی است که در شرط ثبوت عدالت و راست‌گویی برای آنها تسامح و ورزیم و گرنه عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود مگر برای کسی که خودش تفتیش‌کننده و دقت‌کننده در موضوع باشد (طبق گفته‌ی آنها که عدالت و راست‌گویی فقط با کندوکاو و باریک بینی ثابت می‌گردد). وانگهی خود مفتش و تحقیق‌کننده هم به کسی نیاز دارد که بر عدالت و صدقش شهادت بدهد تا بتوان گواهی او در حق دیگران را پذیرفت و این موضوع همچنان ادامه دارد و در نهایت به باطل می‌رسد. لذا با استفاده از این شیوه، عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود مگر کسی که حجتی از حجج الهی درباره‌ی او گواهی دهد که حجیت او با دلیل ثابت شده یا حجیتش فقط بر خود تفحص‌کننده اثبات گشته باشد. واضح است که قاضی شرعی

نمی‌تواند درباره‌ی عدالت همه‌ی مردم، خودش دست به کاوش و کنجکاوی بزند که در این صورت گواهی دادن برای قضات در اسلام به تعطیلی کشیده می‌شود.

إذن، فقولهم بمجهولية حال المؤمن يجعل من العسير تحصيل الشهادات في المحاكم وما شابه من قضايا العقود والإيقاعات، فقولهم باطل ومخالف لسيرة الرسول محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) والأئمة (عليهم السلام) وللإسلام وسماحته وللقرآن ويسر أحكامه.

بنابراین سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، باعث دشواری تحصيل شهادت و ديگر موارد مشابه از قضایای عقود و ایقاعات، در دادگاه‌ها می‌شود. لذا این سخن آنها باطل و با سیره‌ی پیامبر حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه (عليهم السلام)، سیره‌ی اسلام و آسان‌گیری آن و نیز سیره‌ی قرآن و اجرای احکام آن در تعارض است.

وأضيف: إن قولهم بمجهولية حال المؤمن يلزم منه عدم الاعتماد على سوق المؤمنين فضلاً عن سوق المسلمين، بينما الروايات اعتبرت الاعتماد على سوق المسلمين جائزاً، وفقهاؤهم يفتون بهذا.

این مطلب را هم اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، مستلزم بی‌اعتمادی به بازار مؤمنین می‌شود، چه برسد به بازار مسلمین؛ و حال آن که در روایات، اعتماد بر بازار مسلمانان جایز شمرده شده است و فقهای آنها به این امر فتوا می‌دهند.

أي أن الروايات عن الأئمة (عليهم السلام) اعتبرت المسلم صادقاً في قوله بذكاة السمك والذبائح وما شابه، فما بالك بالمؤمن !!

یعنی روایات وارد شده از ائمه (عليهم السلام) مسلمان را در گفتارش مبنی بر تذکيه صيد صحيح ماهی و ذبح و مانند آن صادق به شمار می‌رود، چه برسد به مؤمن!

إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه.

بنابراین درست آن است که به صدق مؤمن حکم کنیم، مگر آن گاه که دلیلی قطعی

بر کذبش به دست آید.

أما من يصرون بعد هذا البيان على أن المؤمن مجهول الحال أو فاسق حتى تثبت عدالته أو صدقه فهذا شأنهم وهو عناد وتحكم بلا دليل، بل الدليل قائم على أن المؤمن صادق ويصدق في قوله. وليسمع أتباعهم قولهم وليعرفوا أنهم فسقة ونكرات مجهولو الحال وغير صادقين عند فقهاء الضلال حتى وإن أثبتوا أنهم مؤمنون؛ حيث يلزمهم فقهاء الضلال أن يثبت كل فرد منهم عدالته والتي لا يمكن ثبوتها على طريقتهم بدليل منطقي صحيح، حيث لو قالوا تثبت عدالة الشخص بشهادة عدول أو عدلين له فهؤلاء العدول يحتاجون لشهادة أيضاً وهكذا يتسلسل الأمر ويبطل.

کسانی که پس از این شرح و بیان، باز هم اصرار دارند که مؤمن مجهول الحال یا فاسق است مگر این که عدالت یا راستگویی اش ثابت شود، با خودشان است و نمی توان این را چیزی جز ستیزه جویی و فریب کاری بدون دلیل نام نهاد. بلکه دلایل کافی موجد این مطلب است که مؤمن صادق می باشد و در گفتارش، راستی و درستی پیشه می کند. پیروان آنها سخنان شان را بشنوند و بدانند که آنها از دید فقهای گمراهی، فاسق، ناشناس، مجهول الحال و غیر صادق می باشند، حتی اگر محرز شود که آنها مؤمن اند؛ چرا که فقهای گمراه آنها را ملزم می کنند که هر فرد عدالتش را به اثبات برساند و این چیزی است که با روش آنها نمی توان آن را با دلیل منطقی صحیح ثابت کرد؛ زیرا بر این قول اند که عدالت فرد با گواهی دو یا چند عادل ثابت می گردد و این عادلان نیز خود به گواهی دیگران محتاج اند و این موضوع همین طور پشت سر هم ادامه دارد تا به بطلان و تباهی می رسد.

وفوق كل ما تقدم، فهؤلاء الذين يتبحون بعلم الرجال ليس لديهم مادة رجالية أصلاً في الجرح والتعديل تغطي عدداً معتداً به من صحابة محمد وآل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ليحق لهم أن يتكلموا في الجرح والتعديل، فهم أصلاً فاقدون لمادة الجرح والتعديل المعتد بها حيث هناك مئات الآلاف من صحابة الرسول والأئمة (عليهم السلام) وليس لديهم في كتب رجال المتقدمين سوى ذكر عدد قليل جداً من هؤلاء، وإذا كان الحال هذا فأي رواية لا تعجب بعضهم ولا توافق أهواءهم

يمكنهم ردها بسهولة بحجة أن هذا الراوي مجهول الحال أو لم يذكر في كتب رجال المتقدمين، في حين أن الأكثرية لم يذكروا، وفي حين أن الحقيقة التي لا يعلمها عامة الناس: أن هؤلاء أصلاً ليس لديهم مادة توثيق معتد بها منطقياً يتحاكمون لها. ومن يريد التفصيل أكثر يمكنه الرجوع إلى ما فصله شيخ ناظم حفظه الله في هذا الأمر. والحمد لله رب العالمين).

بالتر از همهی این موارد پیش گفته شده، این عده که به علم رجال مفتخر و خرسندند، اصولاً هیچ مادهی رجالی‌ای از جرح و تعدیل که بتواند تعداد قابل توجهی از اصحاب محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل محمد (علیهم السلام) را پوشش دهد در دست ندارند فلذا آنها حق ندارند در این باب سخن بگویند. آنها اصولاً از مایه‌ی جرح و تعدیل شایسته و قابل قبول بی‌بهره‌اند، زیرا صدها هزار نفر از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) وجود دارد که جز تعداد بسیار اندکی، از مابقی‌شان خبر و نشانی در کتاب‌های رجال پیشینیان نیست. حال اگر قضیه بر این منوال باشد، پس آنها می‌توانند هر روایتی را که نمی‌پسندند و یا هر حدیثی که با خواسته‌های‌شان هم‌سو نیست را به آسانی و با این بهانه که این راوی مجهول الحال است یا در کتب رجال پیشینیان نامی از او نیامده، رد کنند؛ و حال آن که از اکثریت، نامی به میان نیامده است. وانگهی حقیقتی که عامه‌ی مردم از آن بی‌خبرند این است که: این افراد اصولاً از هر نوع مبنای منطقی قابل قبول و محکمه پسند برای توثیق (تعیین وثاقت راویان احادیث) بی‌بهره‌اند. کسی که به دنبال مطالب بیشتر است، می‌تواند به آنچه شیخ ناظم (که خداوند حفظش کند) در این خصوص تشریح کرده است، مراجعه نماید. و الحمد لله رب العالمین.

إذن، وفقك الله:

بنابراین، خداوند به شما توفیق عنایت فرماید:

نحن: أثبتنا حجتنا بالدليل الشرعي والعقلي وهي منشورة في الكتب وآخرها كتاب الوصية المقدسة، ولا يوجد عندهم رد غير الكذب وغير حرفة العاجز وهي الطعن في سند الوصية المتواترة والمقرونة وفوق هذا فإن سندها قد صححه الطوسي بوصفه رجالها بأنهم خاصة، وهم وكل العلماء المتأخرين عيال على أقوال الطوسي في

الرجال، وليس لهم رد قول الطوسي في الرجال بناءً على قول المتأخرين وإلا لنسف حتى الفتات الذي بين أيديهم ويسمونه علم رجال، فحقيقة قول المتأخرين في الرجال إنه والعدم سواء طالما أنه مجرد قول خالٍ من الدليل الشرعي.

ما: حجت خود را با دليل شرعی و عقلي ثابت كرديم كه در كتابها منتشر شده است. آخرين اين كتاب ها نيز كتاب «وصيت مقدس» است. آنها هيچ رديه‌ای ندارند جز روی آوردن به دروغ و تلاش‌های مذبحخانه و بی‌ثمر كه همان طعن در سند وصيت متواتر و مقرون است. بالاتر از همهی اينها، همين كه طوسی، رجال وصيت را به خاصه توصيف کرده است، سند آن صحيح شمرده می‌شود. آنها و تمام علمای متاخر، ریزه‌خوار گفته‌های طوسی در رجال هستند و شايسته نيست كه قول طوسی در رجال را به خاطر قول متاخرين رد کنند كه در اين صورت اندك چیزی كه در دست دارند و نام علم رجال بر آن می‌نهند را به طور كامل ويران می‌کنند. درحقيقت گفتار متاخرين در مورد رجال برابر با عدم و نابودی آن است زیرا كه صرفا گفتاری خالی از هر گونه دليل شرعی می‌باشد.

هم: عاجزون عن إعطاء دليل شرعي أو عقلي على عقيدة التقليد عندهم والتي يبنون عليها دينهم المرجعي، فلا توجد عندهم آية قرآنية محكمة الدلالة ولا رواية قطعية الصدور قطعية الدلالة، ولا يوجد عندهم دليل عقلي تام، فقاعدة وجوب الرجوع إلى العالم التي يقدمونها لا تنطبق عليهم؛ لأنهم في أحسن أحوالهم يقدمون ظناً فهم ظانون، والحقيقة إنهم في بعض الأحيان لا يقدمون غير أوهام مثل أحكام الصلاة في المناطق القريبة من القطب، بل إن بعض هؤلاء الذين يسمون أنفسهم مراجع لا يفهمون ما يقال لهم، ففي حين أننا نطالبهم بدليل على عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم، نجدهم يقدمون دليلهم على أنه الرجوع إلى المتخصص! وهذا القول في أحسن أحواله يعني الجواز وليس الوجوب، وحتى الجواز فيه نقاش. ومعنى تقديمهم هذا القول كدليل عقلي أنهم إما لا يفهمون ما نقول لهم، أو أنهم يقرّون بأن عقيدتهم بدعة وباطلة وبلا دليل وتنازلوا عن عقيدة الوجوب بعد أن بيّننا بطلانها لهم إلى عقيدة الجواز أو الاستحباب، وإذا كان الأمر كذلك فعليهم أن يعلنوا تنازلهم

عن عقيدتهم الباطلة وانتقالهم من الوجوب إلى الجواز لكي ننقل نقاشنا معهم إلى هذا المقام ونناقش عقيدتهم الجديدة.

آنها: از ارایه‌ی دلیل شرعی یا عقلی بر عقیده‌شان مبنی بر وجوب تقلید که دین مرجع‌گرای خود را بر پایه‌ی آن بنا می‌کنند، عاجزند؛ زیرا هیچ آیه‌ی قرآنی محکم الدلالة و هیچ روایت قطعی الصدور و قطعی الدلالة و نیز هیچ دلیل عقلی تامی بر این عقیده در دست ندارند. قاعده‌ی وجوب رجوع به عالم که از آن دم می‌زنند، بر ایشان منطبق نیست زیرا آنها در بهترین حالت، عرضه کننده‌ی ظن و گمان هستند، و لذا جزو گمان‌برندگان محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که این عده بعضاً فقط اوهام و خیالات خویش را عرضه می‌دارند، مثل احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب. حتی برخی از این افراد که خویشتن را مرجع نام می‌نهند، قادر به درک آنچه به آنها گفته می‌شود نیز نیستند؛ در حالی که ما از آنها اقامه‌ی دلیل بر عقیده‌شان بر وجوب تقلید از غیرمعصوم را خواستاریم، می‌بینیم که آنها دلیل خود در باب رجوع به متخصص را ارائه می‌کنند! این سخن در بهترین حالتش، صدور جواز است و نه وجوب؛ حتی در همین جواز هم بحث و جدل وجود دارد. این که آنها چنین سخنی را به عنوان دلیل عقلی ارائه می‌کنند، به این معنا است که یا نمی‌دانند ما به ایشان چه می‌گوییم یا خود اذعان دارند که عقیده‌شان باطل و بدعت است و دلیلی بر آن ندارند و پس از آن که ما بطلان آن را نمایان ساختیم، از عقیده‌ی واجب بودنش دست کشیدند و آن را به جواز یا استحباب تنزل دادند. اگر قضیه چنین است، پس باید چشم‌پوشی از عقیده‌ی باطل‌شان را علنی کنند و بگویند که از وجوب به جواز کوچ کرده‌اند تا ما نیز بحث و مناقشه‌ی خود با ایشان را به همین وادی سوق دهیم و در باب عقیده‌ی جدیدشان با آنها مباحثه و مناظره کنیم.

**بربك كيف لعاقل يخاف الآخرة أن يترك هذه الحقيقة التي يقدمها
له أحمد الحسن، ويتمسك بأوهام وجهالات يقدمها من يسمون
أنفسهم مراجع؟ والله، أنا أشفق على حال هؤلاء الذين يسمون
أنفسهم مراجع وما هم فيه من ضعف وركة وعجز عن الدفاع عن
عقيدتهم التي انهارت بفضل الله وتوفيقه لنا، وأدعوهم أن يراجعوا
أنفسهم، فكلنا للموت سائرون وسنسال ويسألون، ولا أعتقد أن
المناصب والزعامة الدينية تستحق كل هذا العناء، وأن يبيعوا لأجلها
آخرتهم ويختاروا طريق الضلال عن علم ويضللون الناس ويبوؤوا
بغضب الله ونقمته. فليتقوا الله في الناس المساكين الذين يضلونهم
ويبعدونهم عن الحق بأكاذيب وأوهام لا حقيقة لها ولا دليل عليها مثل
كذبة عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم].**

تو را به خدا سوگند، چه طور ممکن است فرد عاقلی که بر آخرت خود بیمناک است، این حقیقتی

که احمد الحسن به او عرضه نموده را واگذارد و به اوهام و اشتباههایی چنگ زند که از سوی کسانی که خود را مرجع می‌نماید ارائه گشته است؟ به خدا سوگند، من از سر دل‌سوزی برای این افرادی که خود را مرجع نام نهاده‌اند هراسانم، و نیز بر ضعف و ناتوانی آنها در دفاع از عقایدشان که به فضل و توفیقی که خداوند ارزانی ما نموده، از هم گسیخته و متلاشی شده است، نگرانم. آنها را دعوت می‌کنم که به خود بازگردند. همه‌ی ما به سوی مرگ روانیم و به زودی هم ما و هم آنها مورد سؤال و محاسبه قرار خواهیم گرفت. من گمان نمی‌کنم منصب‌ها و پیشوایی دینی به همه‌ی این محنت‌ها و مشقت‌ها بیارزد و این که به خاطر آن، آخرت خود را بفروشند و دانسته، راه گمراهی را برگزینند و مردم را به ضلالت بکشانند و به خشم و عذاب الهی گرفتار شوند. درباره‌ی مردم بیچاره‌ای که آنها را با سخنان واهی بی‌واقع و بی‌دلیل مانند عقیده‌ی دروغین‌شان در وجوب تقلید از غیرمعصوم به گمراهی می‌کشانند و از حق دور می‌سازند، تقوای الهی پیشه کنند».

* * *

